



ژوئیه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهش‌های علمی و فلسفی

مقاله

العین، تاج العروس و لسان العرب، ذیل هر یک از این دو واژه، معنایی تقریباً مشابه آمده است، و ما برای نمونه، متن یکی از این منابع را ذیل مدخل «الملحمه» و «الحماسه» که مفصل‌تر از بقیه است، ترجمه می‌کنیم: «جنگی که کشتار زیاد در آن باشد، محل جنگ... جنگ در هنگام فتنه؛ و نیز گفته‌اند ملحمه در جایی به کار می‌رود که دشمنان گوشت همدیگر را یا شمشیر قطعه قطعه کنند.» (اقرب الموارد، ج ۱۲، ذیل الملحمه)؛ «الحماسه: الشجاعة» (همان، ج ۳، ذیل الحماسه). با عنایت به ریشه کلمه ملحمه، (لحم = گوشت) معنی اخیر اقرب الموارد، بسیار دقیق است؛ اما در هیچ یک از این منابع از ملحمه و حماسه به عنوان نوع ادبی (Literary genre) سخنی به میان نیامده است. تنها در دو فرهنگ جدیدتر، معجم الوسیط و المنجد، پس از ذکر معنی لغوی این دو واژه، که تقریباً مشابه اقرب الموارد است، فقط از ملحمه (و

از آنجا که تعریف و معنای اصطلاحی هر واژه، در حوزه‌ای که به آن تعلق دارد (علمی، ادبی، هنری و...) جدای از معنی لغوی و قاموسی آن نیست، بهتر است، برای ورود به بحث، نخست با مراجعه به فرهنگها و قاموسها و دایرةالمعارفها، سابقه و معنی لغوی هر دو واژه منظور (ملحمه و حماسه) را جست‌وجو کنیم و سپس به معنای اصطلاحی و سابقه کاربرد و نمونه‌های برجسته آنها در ادب فارسی و عرب و نقد تعاریف داده شده از هر یک، بپردازیم؛ در ادامه نیز، ویژگیهای هر یک را از منظر ادبی و اصطلاحی، قهرمانان، زمینه‌های پیدایش و.. بررسی خواهیم کرد.

جست‌وجوی تعاریف ملحمه و حماسه در ادب عرب در فرهنگهای معتبر و قدیمی عربی، همچون اقرب الموارد،



طویلی است که از سروده‌های متعددی تألیف می‌شود؛ و نیز، در توصیف جنگی از جنگها و وصف لشکریان و قهرمانان و مکانهایی که جنگ در آن جایها جریان دارد، به نظم درمی‌آید. خدایان در اتفاقاتی که در این جنگها می‌افتد، مشارکت دارند؛ اساس این نوع شعر بر اسطوره‌ها و خرافه‌هاست، مانند ایلیاد هومر و امثال آن. لازم به یادآوری است که در فرهنگ لاروس عربی - فارسی نیز، پس از ذکر همان معانی پیش گفته در اقرب الموارد، اضافه می‌کند: «شعر حماسی» و پیداست این تعبیر را مترجم تحت تأثیر ادب فارسی، در ترجمه فارسی آن افزوده است بدون ارائه هیچ نمونه‌ای، حال آنکه ذیل «الحماسه» تنها به معنی لغوی آن پرداخته است. (لاروس عربی - فارسی، ذیل الملمحه و الحماسه). تا اینجا مشاهده شد که تنها دو فرهنگ جدید، تعریفی اصطلاحی از ملحمه به

نه حماسه، به عنوان نوع ادبی هم یاد می‌شود: «الملمحه: الحرب الشدید،... عمل قصصی له قواعد و اصول ... = اثری داستانی که دارای قواعد و اصولی است و در آن از قهرمانان و پادشاهان و خدایان بت پرستان یاد می‌شود؛ اساس آن بر امور خارق العاده و اسطوره‌هاست. گاهی به صورت شعر است، همچون ایلیاد نزد یونانیان باستان و شاهنامه نزد پارسیان؛ و گاه نیز به صورت نثر است، همچون داستان عنتره [نزد عرب]» (معجم الوسیط ذیل الملمحه). در المنجد نیز ذیل الملمحه آمده است: «ج ملاحم، الموقعة العظيمة القتل فی الحرب، و... = نبرد بزرگ، کشتار در جنگ؛ و این واژه برگرفته از درهم شدن و اختلاط مردم با یکدیگر در هنگام نبرد است، به گونه درهم شدن تارها و پودهای جامه» و در ادامه می‌نویسد: «کنایة عن عمل شعری طویل یتألف من اناشید عذیة... = کنایه از اثر شعری

عنوان نوع ادبی ارائه کرده‌اند، اما نه در تعریف و نه در ذکر نمونه‌ها، نظری یکسان ندارند، ضمن اینکه حماسه را نیز به همان معنی لغوی‌اش به کار برده‌اند. **معجم الوسیط**، ملحمه را «اثری» داستانی می‌خواند که قواعد و اصولی دارد و در آن از قهرمانان و شاهان و خدایان بت پرستان یاد می‌شود... گاه شعر است و گاه نثر، مثل آثار هومر و شاهنامه و سیره عنتره! و البته نمی‌گوید این «قواعد و اصول» کدام است؟ آیا می‌توان آثار هومر و شاهنامه و سیره عنتره را ذیل یک عنوان گرد آورد؟ در کدام نمونه، از خدایان بت پرستان و در کدامیک از شاهان و قهرمانان یاد می‌شود...؟ اکنون تعریف **المنجد** را با تلقی یاد شده، می‌سنجیم: کنایه از اثر شعری طویل تألیف شده از سروده‌های متعدد؟! در توصیف جنگی از جنگها... خدایان در اتفاقات این جنگها شریکند، اساس آن بر اساطیر و خرافات است؟ **معجم الوسیط** می‌گوید: اثری داستانی که گاه شعر است و گاه نثر، شاید برای اینکه بتواند داستانهای زندگی عنتره را در یک عنوان نمونه در آن بگنجاند... **معجم الوسیط** می‌گوید: کنایه از اثر شعری طویل... یعنی غرض از آنکه باشد؟ و اینکه می‌گوید «تألیف شده از سروده‌های متعدد» یعنی می‌تواند داشته باشد، نخست آنکه ملحمه نمی‌تواند...؟! و دیگر اینکه ملحمه از سروده‌های کوتاه متعدد تشکیل می‌گردد و یک گوینده نیستند، حاصل آنکه...؟ گرچه نویسنده تعریف را به عربی ذکر نمی‌کند، اما البته با نمونه‌ها هم می‌تواند... در ادب عرب که در ادب غرب با موضوعات مختلف و با موضوعات مختلف تحت عنوان «الحماسه» گردآوری شده، مطابق است... دیگر این تعریف که می‌گوید: «این نوع شعر اساطیری و خرافه است، با کدام نمونه همچون...؟ و اصولاً آیا اسطوره و خرافه...؟ گویا، مؤلف **المنجد**، تحت تأثیر ادب اروپایی، این نوع را «نمونه‌های شعر ملحمی جاهلی با جنبه‌هایی غیر علمی و سیرت‌گونه» نامیده است. **معجم الوسیط** از همین نوع شعری افریده خود را «ملحمه» نامیده است. **معجم الوسیط** بی‌بورد و مجبور شده است فقط از ایللیت، تا اندکی با تعریفش (مثلاً) در ادب خدایان بت پرستان و اتفاقات و جنگها) مطابق باشد... **معجم الوسیط** می‌گوید: «ملحمه» هم به عنوان یک نام... **معجم الوسیط** اشاره کرده است، اما این بی‌بیم زندانه از سروده‌های سیره عنتره را هم به عنوان نمونه در ادب عربی می‌شناسد و حتی اکنون به سه منبع جدید و معتبر دیگر رجوع می‌کنیم تا به پراکندگی تعاریف ملحمه و حماسه در ادب عربی و سیرت‌گونه در تلقی و درک آنها به عنوان نوع ادبی، بی‌سند و بی‌بیم: **دائرة المعارف القرن العشرين** که می‌بایست به این صورت باشد: «به عنوان یک نوع ادبی پرداخته باشد، اصلاً مدخلی تحت عنوان «الملحمه» نیست و ذیل ماده «الحم» به معنی لغوی آن (گوشت) اشاره شده، حماسه را نیز به معنی لغوی (الشجاعة) آورده است.^۱ در اثر دیگری موسوم به **دائرة المعارف الاسلامیه**، مجلد مربوط به مدخل ملحمه نیامده است، اما به عکس **معجم الوسیط** و **المنجد** که حماسه را نوع ادبی ندانسته‌اند، تعریفی از حماسه به دست داده که اگر از روی تسامح آن را ملحمه هم بدانیم،

اصلاً از جهت تعریف و نمونه‌ها با تلقی **معجم الوسیط** و **المنجد** همخوانی ندارد: «الحماسه: الشجاعة... قصایدی است که شجاعت در جنگ را توصیف کند و بخش زیادی از شعر قدیم عرب این چنین است، و لذا در دیوانهای شعری عرب، جایگاه نخست را پیدا کرده؛ البته در دو مورد هم، کلمه حماسه به دو دیوان شعر (ابوتمام و بحتری) اطلاق گردیده است.^۲ به عکس منابع پیشین که یکی ملحمه را «اثری داستانی» و دیگری «شعری طویل» می‌دانست، این منبع حماسه (بخوانید ملحمه) را «قصایدی» می‌داند که «بخش زیادی» از شعر قدیم عرب را هم شامل است! و قطعاً منظورش مفاخرات و رجزهای شعری است که دو نمونه جنگ مانندش از ابوتمام و بحتری معروف است؛ هر چند اشعار این دو مجموعه هم، همگی در قالب «قصیده» نیستند و...^۳ آمده به آنها، یا از سربیی دقتی است و یا از آن، هرگونه...^۴ از قطعه و قصیده) اراده شده است.

و تخصصی دیگر، **معجم مصطلحات الادب** است که در مقابل برخلاف منبع پیشین، ملحمه را قصیده می‌داند و حماسه را به تفصیل تمام و تحت تأثیر نمونه‌ها و منابع ادب اروپایی، از «ملحمه ساخره» (= شعر هجایی و «ملحمه الغنائیه») (= شعر ستایش آمیز درباره قهرمانیهای گذشته که در مهمانیها خوانده می‌شدند!)، سخن به میان می‌آورد. **معجم الوسیط** به تلقی واحد و دریافت یکسان و مشخصی از ملحمه نرسیده است و تعریف و تلقی‌اش با **معجم الوسیط** تفاوت سازگار است: «الملحمه: ۱- قصیده طویل... ۲- ذلک النوع... ۳- قصیده بلند داستانی است که... ۴- نوعی... ملی و... است، و نیز بررسی... اسطوره‌ها و الگوهای... این... آن است که... و نسبت به... طولانی... و مبهم، خدایان در زندگی... طویل... نام قهرمانان... و خطبه‌های جنگ... و خوب... قهرمانانه، وجود دارد...^۲ مؤلف کتاب... ملحمه را... می‌خواند و نوع دیگر... یا «مردمی»، که به... شفاهی روایت می‌شود... ادامه می‌دهد: نوع اخیر تاریخ شکل گرفته و... یک دوره یا سلیقه خاص... سیره ابوزید هلالی را، نزدیک‌ترین نمونه به داستان در نثر عرب به شمار می‌آورد.^۴

همچون **دائرة المعارف اسلامیه**، و به عکس منابع پیشین، حماسه هم به عنوان نوع ادبی تعریف شده است، اما به خلاف منبع قبلی و منابعی که ملحمه را تعریف کردند، قصیده عنتره را نمونه می‌آورد: «الحماسه: من ابواب الشعر العربی و موضوعاته... = بابتی از بابهای شعر عرب و یکی از موضوعات آن است، در آن مجد و عظمت و پیروزی در جنگها ستایش می‌شود و کینه و تنفر نسبت به دشمنان ابراز می‌گردد و ارزشهای والایی چون کرم و وفا و امثال آن ترنم و زمزمه می‌شود؛ مثل قصیده

و آوردن نمونه یا طفره رفته‌اند و یا گرفتار تشتت و پراکندگی شده‌اند.

عمر فروخ، در حاشیه صفحه ۴۹ کتاب خود، به نارسایی تعریف و تلقی از ملحمه در نزد اعراب به صورت تلویحی اشاره می‌کند و در ارائه نمونه برای آن، سخنی کاملاً متفاوت با محققان پیش گفته، دارد: «شعر ملحمی؛ و یقیناً عندنا الحماسة و الفخر، و الملحمه عندهم قصة طويلة تصف حرباً و تنطوي على حب... = شعر ملحمی در نزد ما [اعراب] با حماسه و فخر برابر است و نزد آنان [غیر عرب] یک داستان بلندی است که جنگی را توصیف می‌کند و با عشق آمیخته است... ما نیز ملحمه‌هایی داریم، اما هیچ ارتباطی با ملاحم فرنگ ندارند، ابوزید قریشی در کتاب *جمهرة اشعار العرب*، هفت قصیده را تحت عنوان ملاحم گردآورده که متعلق به فرزدق، جریر، الاخلط، راعی الابل و... هستند. به نظر می‌رسد این نام‌گذاری عرفی است و دلالت بر نوع خاصی از قصاید ندارد، اما ابن خلدون در مقدمه کتاب خود [ص ۳۳۰ به بعد] لفظ ملاحم را بر قصایدی اطلاق می‌کند که مرتبط با حوادث تاریخی و پیش‌بینی حوادث باشد».

این تعریف، به درستی، ملاحم ادب عرب را غیر از نمونه‌های فرنگی می‌داند و آن را همان فخر و مباهات محسوب می‌کند، اما، اینکه می‌گوید این نام‌گذاری عرفی است و دلالت بر نوع خاصی از قصاید ندارد، ناشی از همان عدم احساس مشترک از ملحمه و بازگذاشتن باب تفسیرها و تلقی‌های گوناگون از آن است، برای همین، آثار کاملاً متفاوتی را به عنوان نمونه شعر ملحمی نام می‌برد که در منابع پیشین نیامده بودند؛ و نیز، اینکه ملحمه را نزد غیر عرب آمیخته با عشق (؟) می‌داند، و نمونه‌ای برای آن نام نمی‌برد، بسیار کلی و نامفهوم است.

در ادب عرب، چنانکه پیشتر آوردیم، دو کتاب با نام «الحماسة» معروف است، یکی از ابی‌تمام (۲۳۱ - ۱۸۸ ه. ق) که ده باب دارد و هر باب عنوانی دارد و شامل ابیاتی از شاعران مختلف است. می‌توان گفت از شاعر هر قبیله در آن شعری آورده شده و هر کدام، بزرگیها و شجاعت قبیله خود را به رخ کشیده است. به طور متوسط، شعرهای این مجموعه بین ۶ - ۸ بیت است و گاه، حتی به یک بیت هم می‌رسد. عنوان باب اول، «الحماسة»، و بابهای دیگر رثاء، غناء، نسیب، هجاء و... است. نام کتاب هم گویا از عنوان باب اول این «گزیده» گرفته شده است، و گرنه موضوعات مختلفی را غیر از آنچه حماسه خوانده شده، دربر می‌گیرد. محض نمونه یکی از حماسه‌های ابوتمام را که شاعرش از طایفه بنی‌بولان، از قبیله «طی» بوده است، نقل می‌کنیم، تا جنبه‌های حماسی اش عیناً ملاحظه گردد:

نحن حبسنا بنی جدیلة فی

نار من الحرب جحمة الضرم

نستوقد النبیل بالحصیض و نص

طاد نفوساً بنت علی الکرّم^۶

که در بیت نخست به شجاعت قبیله خود می‌بالد و در بیت

دوم به سخاوت آنها.

کتاب دیگر، *حماسه بحرّی* (۲۸۴ - ۲۰۶ ه. ق) است که آن

این تعریف نیز رجزها و مفاخرات و خودستاییهای شاعر را حماسه دانسته و از آنچه تا اینجا در خصوص معنای لغوی و اصطلاحی ملحمه و حماسه، در فرهنگها و سایر منابع تخصصی عربی دیده شد، می‌توان فهمید که تعریف واحد و یکسانی، چه از ملحمه و چه حماسه، در این منابع نیامده است و لذا مصادیق و نمونه‌های ذکر شده هر کدام نیز، یکسان نیست؛ یکی ایلپاد را نمونه ملحمه می‌آورد (*المنجد*)، دیگری *شاهنامه* و سیره عنتره را هم به آن می‌افزاید (*معجم الوسیط*)، سومی همه آثار هومر را ذکر می‌کند (*معجم مصطلحات الادب*)، یکی سیره عنتره را ملحمه می‌داند (*معجم الوسیط*) و دیگری حماسه، یکی اصلاً به حماسه نمی‌پردازد، دیگری آن را قصیده طویل می‌خواند، یکی ملحمه را اثر شعری می‌داند، دیگری اثر داستانی هم به شعر و هم به نثر، محتوای تعریف یک منبع از ملحمه، مفهوم تعریف منبع دیگر است از حماسه؛ کوتاه سخن اینکه، عناصر مشترک و یکسان در این تعاریف، چه به لحاظ مضمون و چه به لحاظ مصداق، بسیار اندک است. گذشته از این موارد، در هیچ یک از تعاریف یاد شده، عناصر اصلی و «نوع» آفرین حماسه (یا ملحمه؟!)) لحاظ نشده و به بسترها و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و اساطیری پیدایش آن، اشاره نشده است.

این تشتت و پراکندگی در تعریف و ارائه نمونه‌های متفاوت، می‌تواند چند علت داشته باشد، نخست اینکه در آثار و ادب عرب نمونه‌ای که بتواند حماسه خوانده شود، وجود ندارد، لذا تلقیها و تعریفهای متفاوتی از آن می‌شود و هر محقق بنا به درک خود از برخی آثار یا به انگیزشهای دیگر، به تعریف و ذکر نمونه می‌پردازد؛ دیگر اینکه این محققان، در تعریف حماسه و ملحمه کاملاً متأثر از اروپاییان هستند، اما از آنجا که در ارائه نمونه مناسب با تعریف اروپائیان، درمی‌مانند، به پراکندگی و عدم توافق بر موضوع گرفتار می‌شوند. به طور مثال، نویسنده کتاب *معجم مصطلحات الادب*، که با چند زبان اروپایی هم آشنا بوده، در همه موارد، برابر حماسه و ملحمه، معادل فرنگی آن (Epic) را آورده است؛ می‌دانیم که در غرب، نمونه‌های موجود Epic با تعریف خودشان، سازگار و مصادیقش نیز برای همه آشکار و پذیرفته است، اما در خصوص تلقی برخی محققان عرب، این پرسش وجود دارد که اگر ملحمه و حماسه معادل Epic است (یعنی به یک معنی)، پس این همه اختلاف و تفاوت در معنی و مصداق، ناشی از چیست؟

دکتر شفیعی کدکنی، می‌گوید: حماسه با آنکه واژه‌ای عربی است، اما در فارسی به صورت اصطلاح و در مقابل Epic به کار می‌رود، در حالی که «عربها خودشان از حماسه مفهوم ایکی را احساس نمی‌کنند، به همین مناسبت در مورد کتابهایی از نوع شاهنامه یا ایلپاد یا مهابهاراتا، لغت حماسه به کار نمی‌برند، بلکه واژه الملحمه را به کار می‌برند که به معنی جنگ سخت خونین است...»^۶

با توجه به آنچه تاکنون آوردیم، باید به سخن دکتر شفیعی کدکنی افزود که محققان عرب، ملحمه را نیز به صورتی یکسان و مشخص احساس نمی‌کنند و اتفاقاً چنانکه دیدیم، بعضی آن را با حماسه یکی دانسته‌اند، اما در هر صورت از ارائه مصداق

هم منتخبی از شعر حدود پانصد شاعر مختلف است،^۹ با همان کیفیت یاد شده و تنها نام حماسه را بر خود دارد.

در اینجا، بی‌مناسبت نیست که اندکی با عنتره، مشهورترین قهرمان ملحمه آشنا شویم، کسی که سیره‌اش و شعرش، در برخی منابع - چنانکه دیدیم - ملحمه (یا حماسه) خوانده شده است. جرجی زیدان می‌نویسد: عنتره بن شداد العسی (وفات ۶۱۵ م)، شاعری عاشق‌پیشه و جنگجو بوده است، از مادری کنیز و حبشی، که شرح زندگی‌اش در قالب داستانهای روایی نقل گردیده؛ او یکی از اصحاب معلقات سبع است و در آن شعر، بعد از خطاب یار و دیار و شکوه از دوری آنها، به مباحثات و تفاخر می‌پردازد. این نویسنده، در ادامه، فخر و حماسه را مترادف دانسته و...^{۱۰} در دو منبع دیگر، توصیف دقیق‌تری از او شده است: مادر عنتره سیاه‌پوستی کنیز به نام زبیه بود و طبق عادت عرب جاهلی، فرزندی که مادرش کنیز بود، «بنده» محسوب می‌شد و لذا، از انجام برخی کارها و داشتن بعضی حقوق، معاف و محروم بود؛ در جنگی «عبله» دختر عمویش دزدیده شد، پدرش از او خواست بجنگد، عنتره چون خود را برده می‌دانست گفت: «العبد لا یحسن الکر، وانما یحسن الحلاب والصر» [= شایسته نیست که یک برده حمله کند و بجنگد، بلکه پسندیده آن است که شیر بدو شد]. پدرش گفت: «کُرّ و انت خرّ، فکر و قاتل قتالاً حسناً» [= حمله کن که تو آزادی! پس جنگ نمایانی کرد] سپس به او وعده ازدواج با عبله را داد - که هیچ‌گاه متحقق نشد - عنتره در مقاطع مختلف و از جمله در معلقه خود از عبله، دخترعمو و معشوقه‌اش یاد می‌کند؛ این شعر بهترین شعر شاعر و بلکه بهترین شعر عرب است.^{۱۱}

سیره عنتره، گویا در اواخر قرن چهارم هجری جمع‌آوری شده و جامع آن نیز مجهول است. مایه اصلی این داستانها، در مورد عشق عنتره به معشوقه‌اش و نیز جنگها، غارتها، شبیخونها و شجاعت اوست؛ می‌توان از فحوای این داستانها و شعرها، زندگی اعراب جاهلی را فهمید.^{۱۲} البته، در مورد عنتره و اشعار و سیره او، به درستی نمی‌توان اظهار نظر کرد، چون نمی‌دانیم چه مقدار از این اشعار و داستانها بر ساخته دیگران، و از جمله جامع و مؤلف سیره اوست؛ آنچه در مورد سیره عنتره مهم است و ملحمه (یا حماسه) خوانده می‌شود، غیر چند شعر منسوب به او، داستانهایی است که دیگران، اعم از مردم یا شاعران دیگر در مورد او ساخته، و در طول قرن‌ها شکل گرفته است و به هر حال «دریاه اوست» نه از خود او. در خصوص محتوا و ارزش حماسی یا ملحمی این آثار نیز به جای خود سخن خواهیم گفت.

بررسی تعاریف حماسه در ادب فارسی

ارسطو، نخستین نظریه پرداز جدی شعر، به سه نوع ادبی

قائل است: کمدی، تراژدی و حماسه، و هر سه را تقلید (محاکات) از طبیعت می‌داند. کمدی را تقلید (Imitation) اطوار و اخلاق زشت و شرم‌آور، تراژدی را تقلید از کار و دارهای شگرف، و حماسه را نوعی تقلید می‌داند از اساطیر و اطوار مردمان بزرگ و جدی و شیوه بیان آن نیز به خلاف تراژدی، نقل و روایت است... و همواره وزن واحدی را و از لحاظ زمان محدود نیست.^{۱۳} وزن هروئیک (پهلوانی)، مناسب‌ترین وزن شعر حماسی است و شاعر حماسه باید کم از جانب خود سخن بگوید و گرنه، طبق تعریف ارسطو تقلیدی به جانیاورده است. هومر، معمولاً چنین است، پس مقدمه‌ای کوتاه از خود، شخصیتی را وارد صحنه می‌کند، (این نکته در شاهنامه و آثار شکسپیر بسیار مورد توجه است)^{۱۴}؛ در نگاه ارسطو، در حماسه، علاوه بر امور خارق‌العاده، امور نامعقول هم وارد می‌شود و این به لذت خاطر ما می‌افزاید، اما فقط شاعران بزرگ می‌توانند این کار را آن‌گونه انجام دهند که مردم بپذیرند، در نظر ارسطو، هومر چنین است، برای اینکه هومر، به شعرا آموخته، اگر بخواهید وقوع امری غیرمعقول را محتمل نشان دهید، آن را در کنار یاد پرس امری مشابه، یا ظاهراً همجنس ولی حقیقی و معمولی بیاورید؛ «در این صورت هرگاه امر تانی، حقیقت داشته باشد، مردم چنین می‌پندارند که امر اول نیز حقیقت دارد و یا صورت حقیقت خواهد یافت».^{۱۵} در شاهنامه نیز، تعاقب قسمت تاریخی آن با قسمتهای پیشین (حماسی و اساطیری)، می‌تواند مضمون این نظر باشد، چرا که پایان هر بخش و ورود به بخش دیگر، آنچنان هنرمندانه صورت می‌گیرد که گویی قسمت پهلوانی ادامه قسمت اساطیری و قسمت تاریخی دنباله واقعی قسمت پهلوانی است؛ حال آنکه به طور واقع چنین نیست.

گرچه کاربرد واژه حماسه به عنوان یک اصطلاح و نوع ادبی، در ادب فارسی جدید است و در مقابل Epic به کار رفته است، اما مصادیق و نمونه‌های آن در زبان فارسی، بسیار کهن و فراوان است و با تلقی ارسطویی حماسه، سازگاری دارد. حماسه، در اصطلاح اثری است که در آن از جنگهای استقلال طلبانه و بیرون راندن یا شکست دشمن با اتحاد قبایل و تیره‌های گوناگون و با ایجاد یک «ملیت» و تلاش در راه حصول تمدن، سخن به میان می‌آید؛ «از این رو، حماسه هر ملتی بیان‌کننده آرمانهای آن ملت است، شرح تاریخ قبل از دوران تاریخی است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسلهای بعد روایت می‌کند. گزارشی است از اوضاع روزگاران نخست تاریخ صدر جهان و روزگار مردمان نخستین».^{۱۶} و خلاصه اینکه «حماسه شعر ملل است به هنگام طفولیت ملل، آن‌گاه که تاریخ و اساطیر و خیال و حقیقت به

دیگر، در دوره معاصر، هر نوع شعر را که از جنگ (به هر نوعی که باشد) سخن بگوید حماسه خوانده‌اند... در صورتی که در اکثریت قریب به اتفاق این آثار، عناصر اصلی حماسه اصلاً وجود ندارد و صرفاً، جنگ عامل مشترک این آثار با نوع کامل حماسه است.^{۱۹}

یکی از ویژگیهای اصلی منظومه‌های حماسی این است که (مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن می‌گویند، پدید می‌آید).^{۲۰} چون در زمان وقوع حوادث حماسی و پهلوانی، معمولاً انسان تماشاگر است و میان اعمال حماسی و قهرمانی با اعمال عادی بشر، چندان تفاوتی نمی‌بیند، ولی به تدریج و با پیامدهای این اعمال که می‌تواند استقلال ملی، دفع دشمنان و تحکیم مبانی ملیت باشد، آیندگان به چشمی دیگر به آن قهرمانان می‌نگرند و خاطرات به جای مانده از آنها را، با افزوده‌هایی، بزرگ و فوق بشری می‌کنند و با نقل در تاریخ کتبی و شفاهی، شاخ و برگ بیشتری می‌گیرند و آرمانهای ملی و قومی در آنها متجلی می‌شود. منظومه‌های رامایانا و مهابهاراتا ی هندی، به دوران کهن، که تمدن قوم آریایی هند در حال تشکیل بود، برمی‌گردد. حماسه ایللیاد و او دیسه هومر نیز به چندین قرن قبل از زمان شاعر مربوط است و شاهنامه هم، به دوره‌های کهن پیش از اوستا تا اواسط عهد اشکانی مرتبط می‌شود.^{۲۱}

ویژگی دیگر حماسه، آمیختگی تاریخ واقعی با داستانها و اساطیر مذهبی و ملی است، تا آنجا که تفکیک واقعیت از غیر آن، ناممکن و دست کم بسیار مشکل می‌نماید. مثلاً در شاهنامه، تا پادشاهی بهمن، تقریباً این رویه وجود دارد، منتها با غلبه صبغه حماسی و داستانی، و از آنجا به بعد، کم کم رنگ تاریخی بیشتر می‌شود ولی همچنان رگه‌های پهلوانی و حماسی، حتی در قسمت تاریخی هم محسوس است. یکی از دلایل این امر می‌تواند این باشد که، هر چند «در حماسه، بی هیچ تردیدی، مجموعه‌ای از اوصاف و خطبه‌ها و تصاویر و... وجود دارد، اما، همه این عناصر نسبت به عنصر داستانی [و پهلوانی] بودن، جنبه

هم آمیخته و شاعر منبع ملت است، زیرا در آن مرحله از تاریخ، هنوز نقد و انتقاد رواج نیافته. در آن مرحله، ملل نیازمند رصایای بزرگان و قهرمانان خویش‌اند. آنها که ملتها را از مرحله‌ای به مرحله‌ای سوق داده و به درجه‌ای از تمدن رسانده‌اند.^{۱۷}

موضوع حماسه مسائلی است که برای همه طبقات یک قوم مهم بوده و نفع همگانی داشته است؛ مسئله تشکیل ملیت و رسیدن به استقلال و دفاع از عقاید و حیثیت خود و قوم خود در برابر دشمنان و یا مشکلات و مسائل فلسفی و انسانی همچون خیر و شر و سرنوشت و تقدیر و اختیار و جبر که در بعضی قطعات اوستا و منظومه‌های بهشت گمشده میلتون و شاهنامه و نمونه‌های هندی و یونانی وجود دارد. بنابراین، «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگیها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی باشد، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.»^{۱۸}

ویژگیهای حماسه

امروزه، حتی در ادبیات سیاسی و مطبوعاتی، کلمه حماسه، معنی فراگیری یافته و «هر نوع کار بزرگ یا درگیری اجتماعی و سیاسی را نیز در روزنامه‌ها، حماسه می‌خوانند؛ حماسه ملت فلسطین و... که منظورشان از حماسه تنها نفس جنگ است نه شعری و منظومه‌ای که از این یا آن نبرد سخن بگوید، [از سوی

ثانوی دارد [و لذا می‌گوییم] حماسه، تاریخ تخیلی گذشته است.^{۲۳}

ویژگی دیگر حماسه، برجستگی حضور قهرمانان و حوادث پیرامون آنهاست. شاعر حماسه‌سرا وظیفه دارد که اشخاصی را به عنوان قهرمان تصویر کند که هم از نظر نیروهای مادی ممتاز است و هم به لحاظ نیروهای معنوی. این افراد، حتی در خوردن و نوشیدن نیز برجسته و استثنائی‌اند.^{۲۴} قهرمان حماسه با حیوانات مهیب و هیولایی روبه‌رو می‌شود (هفت خورشید رستم و اسفندیار، کشتن اژدها، دیو سپید و...)، قهرمان حماسی، نماینده جنگاوری و شهسواری است. این قهرمان، گاه فوق‌طبیعی و فوق‌انسانی است، عمر طولانی دارد، نیروی غیرطبیعی دارد، رستم در زمان جنگ با اسفندیار ۵۰۰ سال دارد، پدرش، زال، در یک وضعیت غیرطبیعی بزرگ شده، شیوه زندگی، غذا خوردن، شکار کردن و... او مافوق عادت و طبیعت است. یک گور را کامل، همچون مرغی کباب می‌کند و به دندان می‌کشد. قهرمان حماسه پیوند محکمی با نیروهای غیبی و متافیزیکی دارد. رستم در آخرین نبردش با سهراب، از خدا می‌خواهد که زور قبلی او را به او برگرداند.^{۲۵} زال برای پجاره‌گری، خالصانه در مقابل سیمرغ که جنبه الوهیت دارد قراز می‌گیرد و از او می‌خواهد، در مقابل اسفندیار، به فریاد رستم برسد.

قهرمان حماسه در هر دوره زندگی، با یک ضدقهرمان (Antagonist) روبه‌رو است. رستم در دوره‌ای با افراسیاب، دیو سپید، اسکبوس و... در دوره‌ای دیگر با سهراب و اسفندیار روبه‌رو می‌شود، که در اینجا البته، حماسه با تراژدی می‌آمیزد، یا بهتر بگویم، به تراژدی تبدیل می‌شود و هر دو طرف ماجرا، آرمانی و دوست‌دشمنی هستند.

قلمرو قهرمان حماسه، محدود نیست. او با سفرهای فراوان و پرمخاطره به دنبال تحقق آرمانهای ملی و قومی مردم است. برای رستم، سیستان و سمنگان و توران و مازندران و... قلمرو می‌کند، هر جا نیاز باشد، می‌رود. گذر از عقبات و هفت خوانها و مبارزات تن به تن این گونه قهرمانان، از مهیج‌ترین قسمتهای شاهنامه و از اصیل‌ترین ویژگیهای حماسه است.

قهرمان حماسه، ملی و قومی است و درد و غم و شادی او برای همه ایرانیان قوم موضوعیت دارد و «مسئله» است. آنچنان که در مورد رستم می‌بینیم؛ او عزیز کرده ایرانیان و مظهر آمل و کهن الگوی دست نیافتنی آنهاست؛ اما به طور مثال در اسکندرنامه نظامی، چون اسکندر یک فرد بیگانه است، نمی‌تواند قهرمان ملی باشد. و با هر شهنشاهنامه فتحعلی خان صبا (در گذشته ۱۳۳۸ ق)، عبس عزیز را فتحعلی شاه، که به عنوان قهرمانان این حماسه تاریخی مطرح شده کسانی نیستند که فرهنگ و آرمان مردم، بر قهرمان بومستان (آن هم قهرمان ملی!) توافق کند، به این سبب، و صرف نظر از ارزشهای ادبی، این دو اثر به هیچ وجه از منظر حماسی مورد توجه و اقبال نیستند.

ویژگی دیگر حماسه، وجود عجایب و شگفتیهاست. حیوانات نقشهای بزرگ انسانی را فرانسائی دارند. خانتوس (Xanthos)، اسب آشیل، حرف می‌زند، قدرت پیشگویی دارد.

رخش رستم، اسبی معمولی نیست، با شیر می‌جنگد، می‌فهمد، در مواقع خطر به رستم هشدار می‌دهد... سیمرغ، زال را بزرگ می‌کند، به تولد رستم کمک می‌کند، زخمهای او را مداوا می‌کند و... پوشش و ابزار شگفت‌انگیز نیز در حماسه مهم است؛ ببریان رستم، زره سیاوش و مهم‌تر از همه، رویین تنی اسفندیار و آشیل و... همچنین با گیاهان و رویدادهای عجیب در حماسه روبه‌رو هستیم؛ در حماسه گیلگمش، گیاهی است که خاصیت جاودان‌کنندگی دارد. انار میوه مقدسی است که به روایتی اسفندیار با خوردن آن، رویین تن شد. چوب گز از درختان مقدس و رازآمیز است که اسفندیار فقط با چوب آن کشته می‌شود.^{۲۶} گیاهی از خون سیاوش روید (سیاوشان)، که خاصیت دارویی دارد و...

دیگر آنکه، حماسه یک کلیت است، وحدت موضوع و هدف دارد؛^{۲۷} برای همین منظور، می‌بایست سبکی عالی و باشکوه داشته و الفاظ و بیانش مطنطن و وزین باشد؛ یعنی همان نکته‌ای که ارسطو نیز اشاره کرده و گفته است مناسب‌ترین وزن برای حماسه، وزن هروئیک (پهلوانی) است، لذا در یونان باستان، حماسه وزن مخصوص و متفاوت از سایر انواع داشته است.^{۲۸} در زبان فارسی هم، بحر متقارب مثنی منحدوف یا مقصور، رایج‌ترین و مقبول‌ترین وزن حماسه است.

ویژگی دیگر حماسه، تصرف در تاریخ و جغرافیا و به عبارتی «ابهام زمان و مکان در آن است».^{۲۹} تاریخ و جغرافیا در حماسه و اسطوره، رازآمیز و مبهم است و این، البته، لازمه فضای خارق‌العاده و فوق‌بشری حماسه و شخصیتها و حوادث آن است و شاید نتیجه آمیختگی واقعیت و رؤیا و تاریخ و اسطوره و حقیقت و افسانه باشد.

ویژگی دیگر یک اثر حماسی، این است که حماسه، یک شعر ملی است و زمینه ملی دارد. یعنی حوادث و قهرمانیهای حماسی، با آنکه «تاریخ تخیلی» یک ملت محسوب می‌شود، اما در بستری از واقعیات عصر خود شکل گرفته است؛ یعنی برآیندی از خصایص اخلاقی، نظام اجتماعی، زندگی سیاسی، عقاید و آرمانهای آن جامعه محسوب می‌شود. ایللیاد، تابلویی است از جامعه‌ای با نظام فتوادی که روش جنگ، نوع جنگ‌افزارها، طرزلباس پوشیدن و نوع غارتها و غنیمتها، خصایص روانی جامعه، درشتخویی، سادگی و انتقام‌جویی مردم خود را به نمایش می‌گذارد. شاهنامه نیز، تصویری از شیوه اندیشیدن و زیستن مردم ایران، در جزئی‌ترین حالات است.

زمینه خرق عادت و ویژگی مهم دیگر حماسه است. یعنی جریان داشتن حوادثی که با منطق و تجربه علمی انسان همساز نیست. این خرق عادت، فقط از رهگذر عقاید دینی آن عصر توجیه می‌شود. (و البته، عامل شگفت‌آفرینی و خرق عادت در میان ملل مختلف، متفاوت است). در ایللیاد و اودیسه، نقش خدایان در پیدایی حوادث و امور جهان و کارهای ایشان همواره تجلی می‌کند. در شاهنامه نیز، پدیده سیمرغ و دیوسپید و رویین تنی اسفندیار و عمر طولانی رستم و زال و... وقایع است خارج از عادت که چون رشته‌ای محکم، زمینه تخیلی حماسه را تقویت می‌کند.^{۳۰}

انواع حماسه

از آثار حماسی، ذیل دو عنوان کلی می‌توان سخن گفت:

۱. حماسه‌های طبیعی و ملی ۲. حماسه‌های مصنوعی؛ نوع نخست، نتیجه‌ی علائق و افکار و عواطف و اعمال یک قوم، طی قرون و اعصار متمادی است که در آن پهلوانیها، شادکامیها، شکستها، غمها، فداکاریها و جان‌فشانیهای یک قوم در مواجهه با جهان، سرنوشت و دشمنان به طرزی هنرمندانه نمودار است. این نوع، اصیل‌ترین نوع حماسه محسوب می‌شود و منظور ما نیز همین تلقی از حماسه است. ایلباد و اودیسه هومر، رامایانا و مهابهاراتا هندوان، قطعاً از یشتها، منظومه‌ایاتکار زریران، بهمن‌نامه حکیم ایرانشاه، گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی و بالاخره شاهنامه فردوسی در زبان فارسی از این نوعند. اما در نوع دوم، یعنی منظومه‌های حماسی مصنوعی، سروکار شاعر با داستانهای پهلوانی و معینی نیست، بلکه خود، به ابداع و ابتکار می‌پردازد. بستانی از پیش خود می‌سازد؛ منظومه‌ها نیز از پیش تعیین‌شده و شاعر فرانسوی، از این نوع است. زیر عنوان این نوع، دو نوع دیگر است که می‌توان به آنها «حماسه تاریخی» و «حماسه‌های دینی» گفت؛ که در نوع تاریخی، قصه‌های واقعی تاریخ موضوع کار شاعرند (مثل حماسه‌های حمدالله مستوفی و شهناشاهنامه فتحعلی خان صبا) و در نوع دوم شخصیتها و موضوعات دینی (مثل خاوران‌نامه ابن حسام و حمله حیدری بادل و...)»^{۳۰}

دکتر شفیعی کدکنی، ضمن پذیرفتن دوگونه «طبیعی و مصنوعی» حماسه، منشأ نوع اول را یک حادثه تاریخی یا شبه تاریخی می‌داند، (تاریخ به معنی ابتدایی و اساطیری آن) و این گونه حماسه‌ها مؤلف مشخصی ندارد، تمام عناصر تمام نسلها، مؤلف این حماسه‌ها بوده‌اند. مثلاً شاهنامه همان تعدد منابعی که دارد. این محقق، «حماسه مصنوعی» را تقلیدی از «حماسه طبیعی» می‌داند، زیرا مجموعه عوامل خود را از حماسه طبیعی به وام می‌گیرد. در این نوع هرگز تمام افراد ملت دخالت ندارند بلکه فقط یک شاعر آنرا می‌سراید. حوادث غیرطبیعی نیز در این حماسه، جنبه آرایشی دارد و ساختگی است.^{۳۱}

دکتر شمیسا، با استفاده از تقسیم‌بندی دکتر صفا و مطالعه آثار منتقدان اروپایی، از منظرهای دیگری نیز به تقسیم آثار حماسی دست زده است. وی، یکی از انواع حماسه را «حماسه‌های عرفانی» می‌داند که حاصل مجاهدات سالکان در سبک الهی الله است؛ مثل حماسه حلاج؛ یکی نیز «حماسه‌های متأخر» است که از روی حماسه‌های اولیه و ثانویه ساخته می‌شود. همچون بازنویسی و بازتولید برخی داستانهای شاهنامه در عصر ما.^{۳۲} البته این نوع، بن‌مایه حماسی‌اش را از اصل کهن داستان گرفته، منتها، امروزیته و روزآمد شده، و به هر حال به لحاظ موضوع، نوع مجزا محسوب نمی‌شود.

زمینه‌های پیدایش حماسه

اگر بپذیریم که آثار ادبی و هنری برآیند اجتماع و خلیقات و آرزوها و کامیابیها و ناکامیهای مردم هر اجتماع است، آثار حماسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اقوامی که به هر انگیزش و وحدت روحی و آرمانی و استقلال جغرافیایی می‌اندیشند،

طبیعی است که در طول زمان آرمانهایشان رنگ جمعی بگیرد به گونه‌ای که برای تحقق آنها متحد شوند و در این راه با بیگانگان ستیزهای طولانی و جمعی داشته باشند. از سوی دیگر، پیدایش حماسه، خود به دورانی مربوط است که جوامع و ملل به سطحی از رفاه و آرامش و ثبات مدنی و فرهنگی رسیده باشند. یعنی یک حماسه پهلوانی و حتی دینی، تنها در صورتی به وجود می‌آید و کمال می‌پذیرد که «به ایام و لحظات خاصی از حیات ملی یک قوم منوط باشد و مراد از این ایام و لحظات خاص، دوره‌هایی است که مردم با معتقدات ساده و ابتدایی خود، از روی طبع و به طریق نامحسوس، مشغول مجاهده و نبرد برای تشکیل ملیت و مدنیت خود بوده‌اند.»^{۳۳} معنی این سخن آن است که شرایط اجتماعی در خلق حماسه بسیار مهم است، لذا، حماسه، وقتی شکل می‌گیرد که رسیدن به مدنیت و استقلال، به یک «مسئله» ملی و عام، و آرمانی مطلوب، نزد قوم تبدیل شده باشد. یعنی حماسه، حتماً باید، در جهت اهداف ملی و جمعی و اعتقادی یک قوم باشد. البته، می‌دانیم که لزوماً پیدایش و تکوین حماسه با تدوین و کتابت آن همزمان نیست، حماسه، شبیه نیروها و سرمایه‌هایی ذخیره شده است که در مواقع لزوم، به کار گرفته می‌شوند. یکی از این مواقع لزوم، زمانی است که فرهنگ و تمدن و سرزمین و استقلال قوم، مورد تهدید قرار گیرد، یا احترام و اعتبارش خوار شود.

ایرانیان، یکی از اقوام تیره بزرگ «هند و اروپایی» بوده‌اند که شعبه «هند و ایرانی» آن، حدود سه هزار سال قبل از میلاد در مناطق آسیای مرکزی و ناحیه‌ای بین سیر دریا و آمویه دریا، مستقر شدند. زبان و دین و عقاید و اساطیر مشترکی داشتند. مردمان این شعبه، به تدریج از هم جدا شدند و برای یافتن چراگاهها و مناطق غنی‌تر، به سرزمینهای همجوار یعنی هند و ایران رفتند.

مشترکات و شباهتهای زبانی و دینی و اساطیری که در کتاب ودا و اوستا وجود دارد، مربوط به همین سابقه یکسان است. تاریخ حماسه‌های هندی و ایرانی از همین روزگار آغاز می‌شود. یعنی زمانی که به ایجاد مملکت و مدنیت و ملیت واحد اندیشیدند. این اقوام نخست با بومیان این سرزمینها و دیگر اقوام آریایی جنگیدند. آریاییهایی که به ایران آمدند با بومیانی چون عیلامیان، تپوران و قبایل سیاه پوست کره‌المنظر دیگر نبرد کردند. می‌توان گفت این بومیان با طبقه «دیوان» در اوستا و شاهنامه قابل تطبیقند. جنگ با آنها یکی از خونین‌ترین نبردهای حماسی و اساطیری ایرانیان مهاجر به حساب می‌آید. این مهاجران، پس از استقرار، از سوی هم‌کیشان و هم‌نژادهای همسایه خود (همچون سکاها) که در آسیای مرکزی و سواحل شمالی خزر تارو دانونب پراکنده بودند، برای زمینهای پر نعمت و حاصلخیز و چراگاههای سرسبز، هر از گاهی مورد هجوم قرار می‌گرفتند. دیگر اقوام آریایی که در ماوراءالنهر مستقر بودند، هجومهای مکرری به ایران داشتند و داستان جنگهای ایرانیان با این اقوام و گروهها، در اوستا و شاهنامه، به نبرد ایران و توران موسوم شده است. گویی قرنهای بعد، حماسه و اسطوره در بستر تاریخ ادامه پیدا کرد و از سمت مشرق اقوام ترک‌نژاد همسایه و

با وجود قرن‌ها فاصله تا زمان فردوسی، هنوز برای ایرانیان قرن چهارم تا به امروز موضوعیت و مقبولیت داشته و دارند، به این سبب است که این حماسه‌ها، «چیزهایی» در خود دارند که هنوز مردم از توجه و تاسی به آنها، احساس شغف و افتخار می‌کنند. اما، آیا معیارها و منشهای مندرج در ملاحم، برای انسان امروز طرف توجه و محل اعتنا و تاسی است؟ کیست که نیروی جسمانی و منشهای اخلاقی و انسانی رستم را دوست نداشته باشد و نخواهد که دست کم در عالم خیال و رؤیا به او برسد؟ قهرمان حماسه، اگر در چارچوب روزگار خود و با همان میزانه‌ها و معیارها مورد بررسی و قضاوت قرار گیرد، یک «انسان کامل» است، یک «سوپر من» است، هم قوی‌ترین است و هم محترم‌ترین؛ با نیروهای اهورایی و ماوراء طبیعی مرتبط است؛ لذا جنگهایش هم، انگیزه‌های متعالی دارد: نجات سرزمین خود، کسب استقلال، سرکوبی دیوان و اشرار و متجاوزان، دفاع از آیین پذیرفته شده و حاکم، نجات گرفتاران و...؛ دفاع از خاندان و حیثیت فردی خود، شاید کم‌رنگ‌ترین انگیزه‌ها باشد و اصولاً ما در حماسه‌ای مثل **شاهنامه**، خاندانهای پهلوانی داریم نه فقط یک پهلوان. خاندان رستم و خاندان گودرزیان، دو خانواده بزرگ پهلوانی در **شاهنامه** هستند که اجداد و نسلهای بی در پی آنها همگی پهلوان و مدافع مردم و سرزمین خود بوده‌اند. در شعر ملحمی، چنین مقاصدی اصلاً منظور نظر نیست و نهایت آن، دفاع از قبیله خود است و گاه برخی از این جنگها با انگیزه‌های حیرت‌انگیزی درمی‌گیرد که برای انسان امروز نه تنها مقبول و موجه نیست، که شگفت‌انگیز و بلکه خنده‌آور است!^{۲۲}

حماسه در ادبیات عرب

آن گونه که پیش از این گفتیم، حماسه از «حَمَس» در لغت عرب به معنی شدت در کار است و اَحْمَس به معنی جای سخت و درشت و مرد درشت و دلیر در جنگ، از همین ماده است. به همین سبب، بعضی قبایل عرب، مثل قریش و بنی عامر و کنانه را به علت شدت و خشونت در جنگ، «حَمَس» می‌گفتند.^{۲۳} می‌دانیم که، حماسه در ادبیات همه ملت‌ها وجود ندارد، و «مثلاً در ادبیات عرب، با تمام گسترشی که دارد، حماسه به معنی علمی آن وجود ندارد. زیرا که جامعه قبیله‌ای عرب، ظرف تاریخی پیدایش حماسه را نداشته است. همیشه درگیریهای قوم عرب، داخلی بوده است و جنگ میان قبایل نزدیک به یکدیگر؛ پیداست که از چنین جنگهای داخلی حماسه به وجود نمی‌آید. در ادبیات عرب، حماسه به نوعی از شعر اطلاق می‌شود که به گونه‌ای از حالت خشم و خروش شخص گوینده (براساس «من» شخصی او) و یادکرد افتخارات او و گاه افتخارات قبیله او سخن می‌گوید.»^{۲۴} یعنی قصاید و قطعاتی که مبتنی است بر بیان مفاخر قبیله و فرد و ذکر شاعر از رشادتهای خود در میدان جنگ و چگونگی فرار او از مضایق و مهالک، و توان او در انتقام یا نهب و غارت.

دکتر صفا می‌نویسد: «اما باید دانست که در ادبیات عرب، حماسه بدان معنی که ما درمی‌یابیم، وجود ندارد، زیرا شرایط و وسایل ایجاد حماسه ملی و طبیعی [در مقابل حماسه مصنوعی]،

در میان قوم عرب موجود نبود. اعراب تا ظهور اسلام از ملیت به معنی و مفهوم واقعی محروم بودند و سرزمین عربستان از قبایل پراکنده‌ای که هریک خویشتن را از دیگری جدا می‌پنداشت، مسکون بوده است.»^{۲۵} ایجاد مدنیت و تثبیت ملیت و کشوری مستقل، آن گونه که مثلاً برای یونانیان باستان و هندیان و ایرانیان مهم بوده، پیش از اسلام، برای اعراب «مسأله» نبوده است. قلمرو هر قبیله، مدنیت و ملک او و حدود آرمانهایش را تعیین می‌کرده است. از سوی دیگر، جغرافیا و اقلیم طبیعی و خشک و سوزان و نابرابری که اغلب ممالک عرب را شامل بوده است، جاذبه‌ای برای ملل و اقوام همجوار نداشته، تا مورد تهدید و تجاوز باشد و قوم را به واکنش ملی و حماسی وادارد. پس از اسلام نیز که اقوام و قبایل پراکنده عرب، برای نخستین بار، متشکل شدند و اسلام رفته رفته، به آنها موجودیت تقریباً واحدی داد، زمینه اجتماعی و فرهنگی و تاریخی خلق حماسه، به کلی برای آنها از میان رفت، چه، در آیین اسلام، تأکید بر ملیت و مفاخرات قومی و نژادی (که در خلق حماسه بسیار مهم است)، طرف توجه نبود. از سوی دیگر، چنانکه گفتیم، خلق حماسه، به عصری برمی‌گردد که ملل به رفاه نسبی و مظاهری از مدنیت رسیده باشند، و قبایل پراکنده و بدون تعامل عرب، چنین فرصتی را پیش از اسلام، به دست نیاورده‌اند، لذا، قطعاتی که در بعضی از مجموعه‌ها، همچون حماسه ابی تمام و بحتری و ابن‌الشجری، به حماسه در نزد عرب مشهورند، همگی گزیده‌ها و جنگهای گردآوری شده‌ای هستند، حاوی رجزهایی از شاعران مختلف، و اصل مشترک در همه آنها، رجز بودن و شدت و خشونت در جنگ و یادکرد رشادتهای فردی یا حداکثر قبیله‌ای است، آن هم قبیله‌ای که شاعر به آن تعلق داشته است.

بی‌شک، اکثر اقوام گذشته، قصص و افسانه‌هایی در مورد زندگی خود و اشخاص روزگار خویش داشته‌اند، اما تنها برخی از ملل به کمک شرایط و لوازم فراوان، توانسته‌اند به آن قصه‌ها، رنگ حماسی بدهند و آنها را جاودان کنند. صرف نظر از اشعار خود عنتره، داستانهای عامیانه‌ای که گروهی از مردم عرب در طول دوران، پیرامون زندگی و جنگهای وی ساخته‌اند، از زمره معروف‌ترین نمونه‌های ملحمه (و به نظر برخی حماسه) ذکر می‌شود که به «سیره عنتره» معروف است؛ حال آنکه، عنتره، به عنوان یک جنگجو، ویژگیهای یک «بطل» (= پهلوان) حماسی را ندارد؛ پدرش او را به عنوان فرزند خود (چون مادرش کنیزی حبشی بود) قبول ندارد، یعنی او را از نسب محروم کرده است و چنانکه پیشتر گفتیم، در جنگی به او وعده رسیدن به معشوقش، عبله، را می‌دهد و رسماً وی را به عنوان «پسر» خود می‌پذیرد؛ عنتره، نیز، با این دو وعده خوش، دلاوریها می‌کند و در نهایت شدت و خشونت، در جنگهای مختلف ظاهر می‌شود، اما نمی‌توان او را با قهرمانان ایلید و اودیسه و **شاهنامه**، که اشخاص با هویت ثابت شده و پذیرفته، قهرمانان آرمانی و انسانی هستند، برابر کرد و مثلاً در تعریف ملحمه، این آثار را به عنوان نمونه ذکر کرد، کاری که صاحب **معجم الوسیط** و برخی آثار پیش گفته دیگر کرده‌اند. دقیق‌تر اینکه، حتی سیره عنتره، با تلقی کتابهای یاد شده از ملحمه، هم، چندان سازگار نیست (تا چه رسد به حماسه)؛ و به هر روی،

اصرار و کوشش بر حماسه دانستن برخی آثار در ادب عرب، همان قدر بی‌توفیق است که «ملحمه» پنداشتن شاهنامه و آثار مانند آن؛ به نظر می‌رسد «جنگ» سازیها و «گزیده» پردازیهایی بحرتری و ابی تمام و دیگران، از کوششی قدیمی و دراز دامن برای پر کردن خلأ آثار حماسی در ادب عرب حکایت دارد.

امتیازات شاهنامه بر دیگر حماسه‌ها

برای آشنایان منصف، شاهنامه خود، به تنهایی عظمت و امتیازاتش را بر آثار مشابه، آشکار می‌کند، و این امر، البته، مانع یادآوری برخی ملاحظات نیست. «بی هیچ تردیدی شاهنامه فردوسی بزرگ‌ترین حماسه ملی جهان و مثنوی و غزلیات مولوی جامع‌ترین و بزرگ‌ترین حماسه عرفانی جهان است.»^{۴۶} اینکه می‌گوییم شاهنامه حماسه ملی است، حماسه ملی بودن، قطعاً با حماسه متعلق به یک قوم فرق دارد، یعنی، مثلاً حماسه ملی ایران، غیر از حماسه ایرانی است؛ چه، منظور از حماسه ملی ایران، حماسه ملی و قومی و اساطیری و تاریخی ایرانیان است، ولی حماسه ایرانی، حماسه‌ای است که به ایران تعلق دارد و نه قوم و ملت دیگر؛ برای همین، ما چندین حماسه ایرانی داریم؛ ایاتکار زویران، گوشاسپ نامه اسدی طوسی، بهمن نامه ایرانشاه ابن ابی‌الخیر و... اما، فقط شاهنامه فردوسی را «حماسه ملی ایران» می‌دانیم، زیرا، حماسه‌ای کامل و گزارشی مفصل از دوره استواری و پهلوانی و تاریخی ایران است و یک رنگ و اراده و یک



واحد» در همه این قسمتها وجود دارد، که در آثار دیگر نیست. «ملی» بودن حماسه فردوسی، البته، معطوف به آرمانی بودن اقدام فردوسی در احیاء و بازتولید اساطیر و قهرمانان و حماسه‌های قوم ایرانی، هم هست، و به نظر می‌رسد این نکته، برای شاعر، مهم‌تر از خصایص و پردازشهای هنری و شاعرانه حماسه بوده است.

با توجه به تفاوت آشکار، ولی باریک این دو نوع حماسه، می‌توان دریافت که اغلب حماسه‌های بزرگ و مشهور جهان از نوع دوم‌اند، یعنی به معنی علمی و دقیق، حماسه ملی قوم خود نیستند، حتی، **مهابهاراتا و رامایانا و ایلیاد** را مشکل می‌توان «حماسه ملی هند» و «حماسه ملی یونان» نامید؛ زیرا **ایلیاد**، به وقایع پهلوانی دوره کوتاهی از جنگ تروا اختصاص دارد و **مهابهاراتا** به جنگ «پاندوانها»، «کوروانها» و **رامایانا** به سرگذشت «رام» و «سیتة» می‌پردازد. شاید، عنوان «حماسه بزرگ هند» و «حماسه مشهور یونان»، عنوان شایسته‌تر برای این حماسه‌ها باشد. یکی از مهم‌ترین ویژگیهای حماسه ملی، زنده بودن آن (چه از نظر زبان و ارتباط با مردم، و چه به جهت ارزشمندی عناصر درونی و محتوایی) است؛ حال آنکه هیچ یک از حماسه‌های بزرگ و مشهور جهان، به جز **شاهنامه**، امروزه برای ملل خود،

این ویژگیها را ندارند. **ایلیاد** هومر و **مهابهاراتا** و **رامایانا** هندی، اکنون دیگر حماسه‌های زنده نیستند. **ایلیاد** به یونانی باستان و **مهابهاراتا** و **رامایانا**، به زبان سنسکریت سروده شده‌اند و طبعاً، اصل این حماسه‌ها، مونس و همدم و دغدغه مردم امروز یونان و هند، نمی‌تواند باشد. حال آنکه، امروزه، پس از گذشت هزار و چند سال از عصر فردوسی و خلق حماسه او، هر فارسی‌زبانی که خواندن و نوشتن بداند، شاهنامه را می‌خواند و صرف‌نظر از برخی لغات کهن، که امروز کاربرد ندارد، محتوای کلی آن را می‌فهمد و گاه با اجزاء و دقایق برخی داستانهایش هم، ارتباط احساسی و عاطفی برقرار می‌کند. بسیاری از افراد کم‌سواد و حتی بی‌سوادی که بخشهای زیادی از شاهنامه را از بردارند و با آن زندگی می‌کنند؛ لذا، به جرأت باید گفت «هیچ حماسه‌ای از حماسه‌های جهان به اندازه شاهنامه در متن زندگی مردم به طور محسوس و مؤثر، وارد و حاضر نیست.»^{۴۷}

از سوی دیگر، **شاهنامه**، یک «حماسه انسانی» هم هست، یعنی قهرمانان حماسی شاهنامه از خود اراده و اختیار دارند، تصمیم می‌گیرند، و نماینده واقعی و آرمانی انسان‌اند، با همه ضعفها و قوتها و همه پیروزیها و شکستهایش. حال آنکه در آثار هومر، که از مشهورترین آثار حماسی جهان‌اند، قهرمانان، اغلب بی‌اراده و آلت دست خدایان‌اند، یعنی عرصه حماسه، «عرصه پهلوانی شگفت‌انگیز انسانها با اراده مستقیم خدایان است.»^{۴۸} بنابر آنچه گفتیم، «حماسه ملی ایران»، سه امتیاز ویژه در قیاس با حماسه‌های جهان دارد: ۱- جامع بودن ۲- زنده بودن ۳- قلمرو وسیع زمانی و مکانی تأثیر و نفوذ آن؛ **شاهنامه**، تمام قلمرو زبان فارسی از ایران و افغانستان و تاجیکستان و شبه‌قاره، تا قفقاز و ماوراء قفقاز و سرزمینهای ترک‌زبان را دربرمی‌گیرد. سیما و صفات رستم، به عنوان قهرمان حماسی ایران، که سرشت و شخصیت قوم ایرانی را باز می‌نماید، آنچنان شهرت و آوازه‌ای یافته که مثلاً در ادبیات و داستانهای ارمنی و گرجی هم وارد شده است (رستم ساگجیک = سیستانی، رستمیانی، آژداهاک و...)، این نشان می‌دهد که داستان رستم از شبه‌قاره هند تا خراسان بزرگ و قفقاز و ماوراء قفقاز شایع و رایج بوده، حال آنکه، هیچ ارتباطی میان عناصر حماسی این سرزمینها با منشأ اصلی رستم نبوده است.^{۴۹}

هرچند برای اثبات حقانیت و امتیاز حماسه فردوسی، نیازی به ارائه نظر مستشرقان و محققان خارجی نیست، اما، مشاهده اسرار عظمت و امتیاز این اثر جاودان، در «حدیث دیگران»، بسی خوش‌تر است. «رتان»، محقق و دانشمند بزرگ، **شاهنامه** را «سند بزرگ نبوغ و قدرت خلاقه نژاد آریایی» نامیده است و «سنت بو» منتقد نویسنده بزرگ گفته است: «اگر بدانیم آثاری بدین عظمت در جهان پیدا می‌شود، این چنین ساده‌لوحانه به خودمان مغرور نمی‌شویم.» «آمبر»، ادیب و مورخ مشهور نیز، «فردوسی را یکی از بزرگ‌ترین شعرای عالم بشریت نامید و **شاهنامه** را از حماسه‌های بزرگ جهان، مثل ایلیاد و اودیسه و حماسه‌های معروف هندی و «نیپولنگن» آلمان برتر شمرد» و «نلدکه» دانشمند معروف آلمانی می‌گوید: «این حماسه ملی چنان با عظمت است که هیچ ملتی در روی زمین، نظیر آن را ندارد» و «برتلس»، دانشمند روس، گفته است: «فردوسی **شاهنامه** را با

خون دل نوشت و یکی از بهترین و نایاب ترین گوهرها را به گنجینه ادبیات جهانی افزود، و بالاخره، استاد معروف مصری، عبدالوهاب عزام، که ترجمه عربی شاهنامه، (معروف به شاهنامه البشاری، مربوط به قرن هفتم هجری) را تصحیح و با ترجمه دقیق مقدمه شاهنامه، منتشر کرده است، در بحث از مقام فردوسی و شاهنامه و مقایسه آن با حماسه های بزرگ جهان، [هرچند به عظمت حماسی و اساطیری شاهنامه به صراحت و شجاعت اروپاییان معترف نیست] اما می گوید: «شاهنامه موضوعات تاریخی و حقایق علمی و ادبی تمام ملل آسیایی و بعضی از ملل اروپایی را دربردارد.»^{۵۰}

در پایان این مقال، نقل نظر ابن اثیر جزری (درگذشته ۶۳۷ق)، منتقد معروف عرب، در کتاب المثل السائر، فی ادب الکاتب والشاعر درخصوص شاهنامه شنیدنی است. وی، شاهنامه را بسیار می ستاید و آن را «قرآن عجم» و وجودش را دلیل برتری ایرانیان بر اعراب در کار شاعری می داند: «... این کتاب [شاهنامه]، شصت هزار بیت شعر است. شامل تاریخ ایرانیان، و

قوم خواهی است و آنچه را حماسه شاهنامه گفته اند، ملاحم است و در ملحمه هدفهای پست دنبال می شود و قهرمانش «من! من! من!» می کند، خودخواه است، به دنبال افتخارات فردی و روستایی و ولایتی، قومی و نژادی خود است و... (۱۹) و اینکه «غریبها و غرب زدگان بداندیش و اسلام ستیز در قرن اخیر» کاری کرده اند که در «دام مستشرقان اهریمن نهاد از ادوارد براون تا یان ریکاک» بیفتیم و ملحمه را حماسه بدانیم!! و اینکه: یکی از حماسه های ایرانی بعد از اسلام که شایسته است پژوهشگران به دنبال آن باشند، «حماسه کوراوغلو» است که بیش از ۵۰ قوم کوچک و بزرگ مسلمان، آن را از خود می داند و در سرتاسر ایران، روایات عدیده ای به گویشها و زبانهای مختلف موجود است و...!!!^{۵۱}

گاهی، «گفته» یا «نوشته» ای، ارزش پاسخ و حتی نگاه کردن هم ندارد، اما، ممکن است اهمیت و ارزش موضوع مورد اشاره و عوامل و شرایط روزگار، و مهم تر از همه «حقیقتی» که مورد انکار یا تردید قرار گرفته است، پرداختن به آن را الزام کند. مقاله حاضر با این دیدگاه نوشته شده است.

۱- دائرة المعارف القرن العشرين، فرید وجدی، دارالمعرفة، بیروت

۱۹۷۱، ذیل حماس و لحم.

۲- دائرة المعارف الاسلامیه، احمد السننوی و دیگران، ج ۸،

وزارت معارف، بی جا، بی تا، ذیل الحماسه.

۳ و ۴- معجم مصطلحات الادب، مجدی وهبه، مکتبه لبنان،



این کتاب قرآن این ملت است و همه فصیحان ایران هم رأی و هم عقیده اند که در زبان ایشان کتابی فصیح تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی شود، با همه گسترشی که این زبان [عربی] دارد...»^{۵۱}

پانوشته:

* نگاه جفاآلود و غیرعلمی به شاهنامه، هرچند نوپدید نیست، اما، انکار آن به عنوان «حماسه» و پایین آوردنش در حد یک «ملحمه» (= نزاع خونین قوم و قبیله ای)، شگفت آور و بلکه «نوبر» است! این مقاله، به انگیزه بررسی این دو مقوله (حماسه و ملحمه) و مقایسه و بیان ویژگیها و مصادیق هر یک در ادب فارسی و عربی، نوشته شده است. نویسنده این سطور، بیشتر در مقاله ای با عنوان «ما، فردوسی و شاهنامه» (کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۶۱، آبان ۸۱)، به پاره ای از جنبه های این نگاه غرض آلود به شاهنامه پرداخته است. در آنجا، یادآور شد که مثلاً نوشته ای بی پایه با عنوان «شاهنامه ملحمه است، نه حماسه» (شمس تبریز، ش ۱۰۳، ص ۱۲ و بار دیگر در هفته نامه اهواز، ش ۸۴، ۶ مرداد ۱۳۸۰)، حماسه ملی ایران را انکار کرده و پنداشته، حماسه حتماً باید در چهار چوب آنچه که خود، خداحوری، مسلمانی و دیانت اسلام، می گوید، اتفاق بیفتد، لذا، از حماسه سراء مناقب سرایی را چشم داشته و... گفته است: آنچه فردوسی گفته،

بیروت ۱۹۷۴، ذیل الملحمه.

۵- همان، ذیل الحماسه؛ مطلع این قصیده عنتره چنین است:

حاریبئی یا نائبات اللیالی

عن یمینی و تارة عن شمالی

ای شداند روزگار! از هر سو به نبرد با من برخیزید!

۶- انواع ادبی و شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، مجله خرد و کوشش، شماره ۱۱ و ۱۲، دوره چهارم، دانشگاه شیراز، بهار تابستان ۱۳۵۲، ص ۱۱۰.

۷- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، الجزء الاول، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۹۷، حاشیه ص ۴۹.

۸- دیوان الحماسه، ابی تمام طایی، به شرح احمدحسن بسنج، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان ۱۹۹۸، ص ۲۹.

۹- انواع ادبی، سیروس شمیسا، چاپ اول، باغ آینه، تهران ۱۳۷۰، ص ۷۲.

۱۰- تاریخ الادب اللغة العربیه، جرجی زیدان، ج اول، جزء اول، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۶، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۱۱- دائرة المعارف القرن العشرين، ذیل عنتره و تاریخ الادب العربی،

الجزء الاول، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ مطلع این قصیده ۷۵ بیتی چنین است:
هل غادر الشعراء من متردم

ام هل عرفت الدار بعد توهم؟
۱۲. عنتره و عبلة، انطوان القوال، لبنان، طرابلس، بی تا، ص ۱۸؛
این کتاب داستان گونه، به شرح زندگی عنتره و برخی داستانها و اشعار
منسوب به او، پرداخته است.

۱۳. ارسطو و فن شعر، عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم،
امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۱۴. همان، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۱۵. همان، ص ۱۶۱.

۱۶. انواع ادبی، ص ۶۱.

۱۷. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۰۵.

۱۸. حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، چاپ سوم، امیرکبیر،
تهران ۱۳۵۲، صص ۳ و ۴.

۱۹. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۱۰.

۲۰ و ۲۱. حماسه سرایی در ایران، صص ۷ و ۸.

۲۲ و ۲۳. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۰۵.

۲۴. مادرم وقتی در کودکی، داستان پهلوانیهای رستم را بر ایمان
باز می گفت، اظهار می داشت رستم وقتی عاجز می شد و کم می آورد،
به نماز می ایستاد تا خدا به او نیروی پنج گاو نر بدهد!

۲۵. از دوران کودکی به یاد می آورم، در کنار مزرعه ای در ولایت
ما، درختی بود که در منطقه نمونه نداشت، می گفتند درخت «گزه»
است و ما را از به دست گرفتن چوبش بر حذر می داشتند و معتقد
بودند هر کس چوب «گزه» به دست بگیرد، بد می آورد، چون شگون
ندارد و مثلاً گرگ می بیند و...!

۲۶. برای این بخش از ویژگیهای حماسه، از کتاب انواع ادبی
دکتر شمیسا، که ذیل ۲۳ مدخل، از صفحه ۷۶-۸۹ کتاب، به آنها
پرداخته، استفاده کرده ام.

۲۷. ارسطو و فن شعر، ص ۱۶۰.

۲۸. حماسه سرایی در ایران، ص ۱۲.

۲۹. انواع ادبی و شعر فارسی، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳۰. اساس این تقسیم بندی از دکتر ذبیح الله صفاست. ر.ک به
حماسه سرایی در ایران، ص ۵-۷ و فصلهای دوم و سوم و چهارم از
گفتار سوم همین کتاب.

۳۱. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۰۹.

۳۲. برای ملاحظه این تقسیم بندی، به صفحه ۵۲ تا ۵۴ انواع
ادبی دکتر شمیسا مراجعه شود.

۳۳. حماسه سرایی در ایران، ص ۱۰.

۳۴. در این مورد، برای توضیح بیشتر ر.ک به حماسه سرایی در
ایران، ص ۲۳-۲۵ و فصل سوم از گفتار چهارم همین کتاب.

۳۵. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۰۲.

۳۶. همان، ص ۹۹.

۳۷. شعرای صلوک (راهزن)، که گروهی از شاعران عهد
جاهلیت هستند، غالباً از دسته اول اند، این گروه که به خشم و
خروش و شدت در جنگ و سرعت در هجوم و حمله شهره اند، به
شیوه سلوک و زندگی و منش خود نیز می بالند (همچون شنفری،
تأبط شرأ، عروة ابن الورد و...) و برخی از اصحاب معلقات را
(همچون عنترة بن شداد، که سیره و شعرش را ملحمه می دانند و
خودش را قهرمان و شاعر ملحمه)، از گروه دوم می توان محسوب
داشت. برای ملاحظه آثار آنها می توان به دیوانها، معلقات و المجانی
الحدیثه، جلد ۱ مراجعه کرد.

۳۸. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۰۰.

۳۹ و ۴۰. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، سعید حمیدیان، نشر
مرکز، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲، ص ۴۰۳-۴۰۴.
۴۱. به منابع مذکور در شماره های ۱۰ تا ۱۲ همین پاورقی مراجعه
کنید.

۴۲. دکتر شوقی ضیف می نویسد: در عصر جاهلیت جنگهای
فراوانی در گرفت که به «ایام العرب» معروف است و اضافه می کند
ابوعبیده، متوفی به ۲۱۱ ق، کتابی تألیف کرده و در آن ۱۲۰۰ جنگ از
این نوع را به ثبت رسانده، یکی از این جنگها به «البسوس» معروف
است که میان دو قبیله «تغلب» و «بکر» در اواخر قرن ۵ میلادی
در گرفت. علت جنگ این بود که شتر بسوس، خاله رئیس قبیله بکر،
وارد قلمرو قبیله تغلب شد و «کلب» از قبیله تغلب، تیری به پستان
شتر زد. سپس، «جساس»، رئیس قبیله بکر، کلب را کشت و نهایتاً،
جنگی ۴۰ ساله میان دو قبیله در گرفت. [و جالب اینکه] «مهلهل» از
شعرای جاهلی و برادر کلب، پس از آن رجزها و مفاخراتی برای
تحریک قبیله خود به جنگ سرود که به آنها «حماسه» گفته اند!

جنگ معروف دیگر، «داحس» و «غبراء» (نام دو اسب) است.
قیس بن زهیر از قبیله «عبس» و حذیفه بن بدر از «ذبیان»، با این دو
اسب مسابقه می دهند و شرط بندی می کنند. نزدیک است که داحس
برنده شود، ولی یکی از مردان ذبیان کمین می کند و آن را رم می دهد
و غبراء پیش می افتد. قیس، این باخت را نمی پذیرد و... جنگی
درمی گیرد که ۴۰ سال، (از سال ۴۹۵ تا ۵۳۵ م) طول می کشد!
(تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، دارالمعارف، قاهره، طبعه التاسع
العشر، صص ۶۴-۶۶).

۴۳. حماسه سرایی در ایران، ص ۱۶.

۴۴. انواع ادبی و شعر فارسی، ص ۱۰۹.

۴۵. حماسه سرایی در ایران، صص ۱۶-۱۷.

۴۶. فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، مؤسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۴.

۴۷. همان، ص ۲۵.

۴۸. همان، ص ۲۶.

۴۹. همان، صص ۵۸ و ۵۹.

۵۰. همان، ص ۲۱، آراء دیگر محققان یاد شده خارجی نیز، از
همین منبع (ص ۲۰-۲۱) نقل شده است.

۵۱. استاد دکتر شفیعی کدکنی، این نوشته را از ص ۳۲۴ المثل
السنائر، چاپ مصر ترجمه و به طور کامل در راهنمای کتاب، سال ۱۲،
صص ۲۸۰-۲۸۱، چاپ کرده است؛ مطلب نقل شده در متن حاضر،
از همین منبع اخیر است.